



بسم الله الرحمن الرحيم

جلسه: ۲۳

درس: ماهیت شخص حقوقی و احکام آن

موضوع: بررسی مشروعیت شخصیت حقوقی دولت نامشروع (ادامه روایات جواز قبول منصب) تاریخ: ۱۳۹۹/۰۹/۰۴

استاد: محمدسعید واعظی حفظه الله

بسم الله الرحمن الرحيم وصلى الله على محمد وآله الطاهرين واللعن الدائم على اعدائهم اجمعين

ادامه بحث روایات دال بر جواز قبول منصب از ناحیه سلطان جائز برای اثبات مشروعیت تصرفات دولت جائز به ترتیب وسایل الشیعه [وسایل الشیعه الی تحصیل مسایل الشریعه - ۴۶- بَابُ جَوَازِ الْوِلَايَةِ مِنْ قِبَلِ الْجَائِزِ لِنَفْعِ الْمُؤْمِنِينَ وَالدَّفْعِ عَنْهُمْ وَالْعَمَلِ بِالْحَقِّ بِقَدْرِ الْإِمْكَانِ]

روایت هفتم وسایل الشیعه

و فِي الْأَمَلِي عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحَسَنِ عَنِ الصَّفَّارِ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ مُوسَى الْحَشَّابِ عَنْ عَلِيِّ بْنِ التُّعْمَانِ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مُسْكَانَ عَنْ زَيْدِ الشَّحَامِ قَالَ سَمِعْتُ الصَّادِقَ جَعْفَرَ بْنَ مُحَمَّدٍ ع يَقُولُ مَنْ تَوَلَّى أَمْرًا مِنْ أُمُورِ النَّاسِ فَعَدَلَ وَفَتَحَ بَابَهُ وَرَفَعَ سِتْرَهُ وَنَظَرَ فِي أُمُورِ النَّاسِ كَانَ حَقًّا عَلَى اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ أَنْ يُؤْمِنَ رَوْعَتَهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَيُدْخِلَهُ الْجَنَّةَ.

[ترجمه روایت زید شحام از امام صادق علیه السلام: هر کس عهده‌دار کاری از کارهای مردم گردد و عدالت کند و در خانه خود را گشوده دارد و پرده‌اش را کنار زند (حاجب نداشته باشد) و در کار مردم بنگردد، بر خداوند متعال است که روز قیامت از بیم در امانش دارد و او را به بهشت درآورد]

روایت هفتم مربوط به زید شحام بود که بیان شد در صورتی دلالت بر جواز قبول ولایت دارد که اطلاق تولى امر را شامل تولى از ناحیه سلطان جائز بدانیم. در اینجا می‌گوییم حتی در فرض اطلاق نیز روایات باب قبل که بسیاری از آن‌ها صحیح السند است (۴۵- بَابُ تَحْرِيمِ الْوِلَايَةِ مِنْ قِبَلِ الْجَائِزِ إِلَّا مَا اسْتُثْنِيَ)، مخصص این روایت می‌تواند محسوب شود. بنابراین از جهت دلالت روایت تام نیست.

روایت هشتم وسایل الشیعه

مُحَمَّدُ بْنُ يَعْقُوبَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ يَحْيَى عَمَّنْ ذَكَرَهُ عَنْ عَلِيِّ بْنِ أَسْبَاطٍ عَنْ إِبْرَاهِيمَ بْنِ أَبِي مُحَمَّدٍ عَنْ عَلِيِّ بْنِ يَفْطِينٍ قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي الْحَسَنِ ع مَا تَقُولُ فِي أَعْمَالِ هَؤُلَاءِ قَالَ إِنْ كُنْتَ لَا بُدَّ فَاعِلًا فَاتَّقِ أَمْوَالَ الشَّيْعَةِ

قَالَ فَأَخْبَرَنِي عَلِيُّ أَنَّهُ كَانَ يَجْبِيهَا مِنَ الشَّيْعَةِ عَلَانِيَةً وَيَرُدُّهَا عَلَيْهِمْ فِي السِّرِّ.

ترجمه روایت: علی بن یقطین گوید: به امام کاظم علیه السلام عرض کردم: در مورد کار برای اینان (حکومت بنی العباس) چه نظری دارید؟

فرمود: اگر ناچار هستی که انجام بدهی، مراقب اموال شیعیان باش.

(راوی گوید: علی بن یقطین به من گفت که اموال شیعیان را به طور آشکار گردآوری می‌کردم، ولی به طور مخفیانه باز می‌گرداندم.)

طبق این روایت امام علیه السلام قبول ولایت را به شرط این که شخص متعرض اموال شیعه نشود، اجازه می‌فرمایند. البته از آنجا که احتمال دارد تعبیر "ان كنت لابد فاعلا" دلالت بر نوعی اضطرار در قبول منصب باشد، نمی‌توان قائل به اطلاق روایت نسبت به جواز قبول در حالت اختیار شد (احتمال دیگر این است که تعبیر ان كنت لابد فاعلا ناظر به تصمیم شخص بر قبول ولایت باشد). بنابراین دلالت روایت از این ناحیه اجمال دارد. اما از جهت سندی نیز روایت مرسل است، چراکه مراد از "عمن ذکره" معلوم نیست.

روایت نهم وسایل الشیعه

وَعَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ الْحَسَنِ الْهَاشِمِيِّ عَنْ صَالِحِ بْنِ أَبِي حَمَّادٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ خَالِدٍ عَنْ زِيَادِ بْنِ أَبِي سَلَمَةَ قَالَ: دَخَلْتُ عَلَى أَبِي الْحَسَنِ مُوسَى ع فَقَالَ لِي يَا زِيَادُ إِنَّكَ لَتَعْمَلُ عَمَلَ السُّلْطَانِ قَالَ قُلْتُ: أَجَلُ قَالَ لِي وَ لِمَ قُلْتُ أَنَا رَجُلٌ لِي مَرْوَةٌ وَ عَلَيَّ عِيَالٌ وَ لَيْسَ وَرَاءَ ظَهْرِي شَيْءٌ فَقَالَ لِي يَا زِيَادُ لَأَنْ أَسْقُطَ مِنْ حَالِقٍ فَأَتَقَطَّعَ قِطْعَةً قِطْعَةً أَحَبُّ إِلَيَّ مِنْ أَنْ أَتَوَلَّى لِأَحَدٍ مِنْهُمْ عَمَلًا أَوْ أَطَأَ بِسَاطِ رَجُلٍ مِنْهُمْ إِلَّا لِمَا ذَا قُلْتُ لَا أَدْرِي جُعِلْتُ فِدَاكَ قَالَ إِلَّا لِتَفْرِجَ كُرْبَةً عَنْ مُؤْمِنٍ أَوْ فَكَّ أَسْرَهُ أَوْ قَضَاءَ دَيْنِهِ يَا زِيَادُ إِنَّ أَهْوَنَ مَا يَصْنَعُ اللَّهُ جَلَّ وَ عَزَّ بِمَنْ تَوَلَّى لَهُمْ عَمَلًا أَنْ يُضْرَبَ عَلَيْهِ سَرَادِقٌ مِنْ نَارٍ إِلَى أَنْ يَفْرُغَ مِنْ حِسَابِ الْخَلَائِقِ يَا زِيَادُ فَإِنْ وُلِّيتَ شَيْئًا مِنْ أَعْمَالِهِمْ فَأَحْسِنْ إِلَى إِخْوَانِكَ فَوَاحِدَةٌ بِوَاحِدَةٍ وَ اللَّهُ مِنْ وَرَاءِ ذَلِكَ يَا زِيَادُ أَيُّمَا رَجُلٍ مِنْكُمْ تَوَلَّى لِأَحَدٍ مِنْهُمْ عَمَلًا ثُمَّ سَاوَى بَيْنَكُمْ وَ بَيْنَهُ فَقُولُوا لَهُ أَنْتَ مُنْتَحِلٌ كَذَّابٌ يَا زِيَادُ إِذَا ذَكَرْتَ مَقْدَرَتَكَ عَلَى النَّاسِ فَادْكُرْ مَقْدَرَةَ اللَّهِ عَلَيْكَ عَدَاً وَ نَفَاداً مَا أَتَيْتَ إِلَيْهِمْ عَنْهُمْ وَ بَقَاءً مَا أَتَيْتَ إِلَيْهِمْ عَلَيْكَ

وَرَوَاهُ الشَّيْخُ بِإِسْنَادِهِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ يَعْقُوبَ مِثْلَهُ وَ كَذَا الَّذِي قَبْلَهُ.

ترجمه روایت زیاد بن ابی سلمه گوید: نزد امام کاظم علیه السلام رفتم و آن حضرت فرمود: ای زیاد! آیا واقعیت دارد که تو جزو کارگزاران حکومت هستی؟

عرض کردم: آری.

فرمود: چرا؟!

عرض کردم: من مردی اهل بخشش و جوانمردی هستم و نان خورهایی هم دارم و سرمایه‌ای هم ندارم.

فرمود: ای زیاد! اگر از کوه افراشته‌ای پرت شوم و پاره پاره گردم، برای من دوست داشتنی‌تر از این است که کار یکی از این‌ها را انجام دهم، یا قدم روی فرش آن‌ها بگذارم (اگر گفتی) مگر برای چه چیز؟

عرض کردم: جانم به فدایت! نمی‌دانم.

فرمود: مگر برای رفع گرفتاری مؤمنی، یا آزاد کردن او از بند و یا برآوردن حاجتش.

ای زیاد! راحت‌ترین مجازاتی که خداوند در مورد کسانی که کارگزار این‌ها شود اجرا می‌کند آن است که او را در خیمه‌ای از آتش قرار می‌دهد تا از حساب خلاق (در قیامت) فارغ شود.

ای زیاد! اگر کارگزار اینان شدی، کاری را برایشان انجام دادی در مقابل احسان به برادران مؤمنت قرار بده، و خداوند متصدی این (مقابله کارها با احسان) است (و احسان تو را جبران آن کارها قرار دهد) (یا اینکه خداوند مراقب کار تو است که چگونه عمل می‌کنی).

ای زیاد! هر کدام از شما که کارگزار یکی از این پادشاهان شد و کاری برایشان انجام داد، آن‌گاه شما و آنان را یکسان دانست، به او بگویید: تو خود را به دین بسته‌ای و دروغ‌گو هستی.

ای زیاد! اگر به یادت آمد که زورت به مردم می‌رسد، به یادآور که خداوند نیز فردای قیامت زورش به تو می‌رسد، و به یاد آور که هر چه بر سر آنها بیاوری می‌گذرد و تمام می‌شود، ولی گناهش برای خودت می‌ماند.

در اینجا نیز این احتمال وجود دارد که زیاد بن ابی سلمه این تعبیر "أَنَا رَجُلٌ لِي مُرُوءَةٍ وَ عَلَيَّ عِيَالٌ وَ لَيْسَ وَرَاءَ ظَهْرِي شَيْءٌ" را در مقام بیان اضطرار خود برای قبول ولایت، به امام علیه السلام عرض کرده باشد، یا حداقل این است که بگوییم اجازه امام علیه السلام منوط به شرایط مشابه زیاد بن ابی سلمه است، فلذا نمی‌توان اجازه امام علیه السلام را اجازه ای مطلق تلقی کرد. اللهم الا ان يقال که از عبارت "أَيُّمَا رَجُلٍ مِنْكُمْ تَوَلَّى لِأَحَدٍ مِنْهُمْ غَمَلًا ثُمَّ سَاوَى بَيْنَكُمْ وَ بَيْنَهُ فَقُولُوا لَهُ أَنْتَ مُنْتَجِلٌ كَذَّابٌ" این مفهوم برداشت می‌شود که اگر لم يساو بينكم و بينه، به او منتجل کذاب نگوئید، یعنی کار او خلاف دین نیست.

اما از جهت سند:

۱. الْحُسَيْنُ بْنُ الْحَسَنِ الْهَاشِمِيُّ از مشایخ مرحوم کلینی ولی مجهول است و توثیقی ندارد (مگر اینکه کسی برای مشایخ کلینی توثیق عام قائل باشد، که معمولاً این معنا را که امثال مرحوم کلینی تنها از ثقات نقل روایت می‌کرده‌اند مورد پذیرش نیست).

۲. صَالِحُ بْنُ أَبِي حَمَادٍ نیز توثیق خاص ندارد، گرچه در اسانید تفسیر علی بن ابراهیم وارد شده است، که حتی اگر رجال علی بن ابراهیم در تفسیر را ثقات بدانیم (که محل اشکال است)، در اینجا صالح بن ابی حماد قابل توثیق نیست، چراکه روایتی که از ایشان در تفسیر نقل شده است، مرسل است و به امام علیه السلام نمی‌رسد.

۳. زِيَادُ بْنُ أَبِي سَلَمَةَ، هم مجهول است و توثیقی ندارد.

بنابراین با توجه به مجاهیلی که در سند وجود دارند، روایت از جهت سند قابل اتکا نیست.

روایت دهم وسایل الشیعه

وَعَنْ أَبِي عَلِيٍّ الْأَشْعَرِيِّ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ الْجَبَّارِ عَنِ ابْنِ أَبِي نَجْرَانَ عَنْ ابْنِ سِنَانٍ عَنْ حَبِيبٍ عَنْ أَبِي بَصِيرٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ: ذُكِرَ عِنْدَهُ رَجُلٌ مِنْ هَذِهِ الْعِصَابَةِ قَدْ وُلِّيَ وَلَايَةً فَقَالَ كَيْفَ صَنِيَعُهُ إِلَى إِخْوَانِهِ قَالَ قُلْتُ: لَيْسَ عِنْدَهُ خَيْرٌ قَالَ أَفَّ يَدْخُلُونَ فِيْمَا لَا يَنْبَغِي لَهُمْ وَ لَا يَصْنَعُونَ إِلَى إِخْوَانِهِمْ خَيْرًا.

وَرَوَاهُ الشَّيْخُ بِإِسْنَادِهِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ يَحْيَى عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ الْجَبَّارِ مِثْلَهُ.

[ترجمه روایت: ابو بصیر گوید:

در حضور امام صادق علیه السلام از مردی از این گروه شیعه سخن به میان آمد که از کارگزاران حکومتی شده بود.

آن حضرت پرسید: با برادرانش (شیعیان) چه رفتاری دارد؟

گفتم: خیری ندارد (و به آنان کمک نمی‌کند).

فرمود: اف بر او! وارد کاری می‌شوند که بر ایشان جایز و شایسته نیست و خیری هم به برادرانشان نمی‌رسانند.]

روایت از این جهت که اگر خیر والی به برادران شیعه‌اش برسد آیا تولى ولایت اشکالی ندارد یا اینکه گناه آن‌ها تخفیف پیدا می‌کند، مجمل است. و بر فرض پذیرش حلیت وجواز تولى منصب در این صورت، از ناحیه حکام جور، سند روایت مجهول است چراکه:

۱. ابن سنان مردد بین عبدالله بن سنان و محمد بن سنان است که دومی تضعیف از نجاشی یا شیخ دارد، گرچه توثیق هم از طرف دیگر دارد (البته، برخی این گونه تضعیفات را به خاطر خطا در غالی محسوب شدن روایتی که نقل فضائل و کرامات اهل بیت علیهم السلام می‌کردند، می‌دانند، فلذا توثیق را در این جا بر تضعیف ترجیح می‌دهند).

۲. تعدا زیادی از روایت در این طبقه با نام حبیب وجود دارد که بیش‌تر آن‌ها مجهول‌اند. بله، حبیب بن معلل خثعمی توثیق دارد ولی دلیلی برای تعیین حبیب مربوط به سند روایت، در ایشان نداریم.

☆ "لاینبغی" در اینجا نظیر لایباس که نکره در سیاق نفی است، دلالت بر نفی هر گونه انبغاء و شایستگی دارد و معلوم نیست اینکه امروز از آن معنای کراهت (نه حرمت) برداشت می‌شود، سابقا نیز این استظهار وجود داشته است. بر فرض دلالت این روایت بر جواز، همان طور که بیان شد از ناحیه سند قابل اتکا نیست.

روایت یازدهم وسایل الشیعه

وَعَنْ مُحَمَّدِ بْنِ يَحْيَى عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَحْمَدَ عَنِ السَّيَّارِيِّ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ زَكَرِيَّا الصَّيْدَلَانِيِّ عَنْ رَجُلٍ مِنْ بَنِي حَنِيفَةَ مِنْ أَهْلِ بُسْتٍ وَ سِجِسْتَانَ قَالَ:

وَأَفَقْتُ أَبَا جَعْفَرٍ ع فِي السَّنَةِ الَّتِي حَجَّ فِيهَا فِي أَوَّلِ خِلَافَةِ الْمُعْتَصِمِ فَقُلْتُ لَهُ وَ أَنَا مَعَهُ عَلَى الْمَائِدَةِ وَ هُنَاكَ جَمَاعَةٌ مِنْ أَوْلِيَاءِ السُّلْطَانِ إِنَّ وَالَيْنَا جُعِلَتْ فِدَاكَ رَجُلٌ يَتَوَالَاكُمْ أَهْلَ الْبَيْتِ وَ يُجَبِّكُمْ وَ عَلَيَّ فِي دِيَوَانِهِ خَرَجٌ فَإِنْ رَأَيْتَ جَعَلَنِي اللَّهُ فِدَاكَ أَنْ تَكْتُبَ إِلَيْهِ بِالْإِحْسَانِ إِلَيَّ فَقَالَ لِي لَا أَعْرِفُهُ فَقُلْتُ جُعِلَتْ فِدَاكَ إِنَّهُ عَلَى مَا قُلْتُ مِنْ مَحَبَّتِكُمْ أَهْلَ الْبَيْتِ وَ كِتَابُكَ يَنْفَعُنِي عِنْدَهُ فَأَخَذَ الْقِرْطَاسَ فَكَتَبَ:

"بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ أَمَّا بَعْدُ فَإِنَّ مُوَصِّلَ كِتَابِي هَذَا ذَكَرَ عَنْكَ مَذْهَبًا جَمِيلًا وَ إِنَّمَا لَكَ مِنْ عَمَلِكَ مَا أَحْسَنْتَ فِيهِ فَأَحْسِنْ إِلَى إِخْوَانِكَ وَ اعْلَمْ أَنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ سَائِلُكَ عَنْ مَنَاقِيلِ الذَّرِّ وَ الْخَرْدَلِ "

قَالَ فَلَمَّا وَرَدَتْ سِجِسْتَانَ - سَبَقَ الْخَبَرُ إِلَى الْحُسَيْنِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ النَّيْسَابُورِيِّ وَ هُوَ الْوَالِي فَاسْتَقْبَلَنِي عَلَى فَرْسَخَيْنِ مِنَ الْمَدِينَةِ فَدَفَعْتُ إِلَيْهِ الْكِتَابَ فَقَبَّلَهُ وَ وَضَعَهُ عَلَى عَيْنَيْهِ وَ قَالَ مَا حَاجْتُكَ فَقُلْتُ خَرَجٌ عَلَيَّ فِي دِيَوَانِكَ فَأَمَرَ بِطَرْجِهِ عَنِّي وَ قَالَ لَا تُؤَدِّ خَرَجًا مَا دَامَ لِي عَمَلٌ ثُمَّ سَأَلَنِي عَنْ عِيَالِي فَأَخْبَرْتُهُ بِمَبْلَغِهِمْ فَأَمَرَ لِي وَ لَهُمْ بِمَا يَقُوتُونَا وَ فَضْلًا فَمَا أَدَيْتُ فِي عَمَلِهِ خَرَجًا مَا دَامَ حَيًّا وَ لَا قَطَعَ عَنِّي صَلَاتُهُ حَتَّى مَاتَ.

وَ رَوَاهُ الشَّيْخُ بِإِسْنَادِهِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَحْمَدَ نَحْوَهُ.

ترجمه روایت: احمد بن زکریا صیدلانی نقل کرد از شخصی اهل سیستان که از بنی حنیفه به شمار می‌رفت آن مرد گفت: من همسفر بودم با حضرت جواد در آن سالی که به حج رفته بود اول خلافت معتصم. سر سفره نشسته بودیم گروهی نیز از مأمورین سلطان هم بودند، عرض کردم: آقا فدایت شوم فرماندار شهر ما ارادتمند به شما خانواده است من در دفتر مالیاتی او مقداری مقروضم اگر صلاح بدانی نامه‌ای بنویسی که به من کمک کند. فرمود: او را نمی‌شناسم. عرض کردم: همان طوری که توضیح دادم او از ارادتمندان به خانواده شما است نامه‌ی شما برای من سودمند است کاغذی به دست گرفته چنین نوشت: بسم الله الرحمن الرحيم آوردنده نامه من نقل کرد که دارای مذهبی پسندیده هستی، بدان آن قدر از این مأموریت برای تو بهره خواهد بود که به مردم نیکی کنی، نسبت به برادران خود نیکوکار باش، بدان که خدای عزیز از تو بازخواست خواهد کرد حتی از يك ذره كوچك و دانه سپنجی.

گفت: وارد سیستان که شدم حسین بن عبد الله نیشابوری که والی و فرماندار بود قبلا از جریان نامه اطلاع حاصل کرده بود دو فرسخ به استقبال من آمد نامه را به او دادم، بوسید و روی چشم گذاشت. گفت: چه حاجت داری؟ گفتم: يك مالیاتی دارم که در دفتر تو مبلغ آن یادداشت شده دستور داد آن را از بین ببرند و گفت: تا وقتی من فرماندار باشم مالیاتی نده! بعد پرسید: چقدر زن و فرزند داری؟ تعداد آنها را گفتم مقداری که مخارج من و آنها را تأمین می‌نمود به اضافه مبالغ دیگری به من بخشید، تا وقتی او زنده بود خراجی ندادم و از لطف و عنایت و بخشش او بی‌بهره نبودم تا از دنیا رفت.

روایت مرسل است (عَنْ رَجُلٍ مِنْ بَنِي حَنِيفَةَ مِنْ أَهْلِ بُسْتٍ وَ سِجِسْتَانَ که معلوم نیست مقصود چه کسی است). به علاوه سیاری و صیدلانی هم مجهول اند و توثیق خاصی برای آن‌ها ذکر نشده است. از جهت دلالت اگرچه ممکن است از اینکه امام علیه السلام نسبت به تصدی منصب در نامه به ایشان اعتراض نکردند و حتی به نحوی خدمت در این منصب را تایید کردند ولی با توجه به حضور عمله سلطان در مجلس و شرایط خاص امام جواد علیه السلام احتمال تقیه زنده است. بر فرض پذیرش دلالت، اشکال سندی همچنان باقی است.

روایت دوازدهم وسایل الشیعه

وَعَنْ عِدَّةٍ مِنْ أَصْحَابِنَا عَنْ سَهْلِ بْنِ زِيَادٍ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ الْبَارِقِيِّ [في المصدر - أحمد بن محمد البرقي] عَنْ عَلِيِّ بْنِ أَبِي رَاشِدٍ [في التهذيب - أبي علي بن راشد] عَنْ إِبْرَاهِيمَ بْنِ السَّنْدِيِّ عَنْ يُونُسَ بْنِ عَمَّارٍ [في المصدر - يونس بن حماد] قَالَ: وَصَفْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع مَنْ يَقُولُ بِهَذَا الْأَمْرِ مِمَّنْ يَعْمَلُ عَمَلَ السُّلْطَانِ فَقَالَ إِذَا وَلَوْكُمْ يُدْخِلُونَ عَلَيْكُمْ الْمَرْفَقَ وَ يَنْفَعُونَكُمْ فِي حَوَائِجِكُمْ قَالَ قُلْتُ: مِنْهُمْ مَنْ يَفْعَلُ وَ مِنْهُمْ مَنْ لَا يَفْعَلُ قَالَ مَنْ لَمْ يَفْعَلْ ذَلِكَ مِنْهُمْ فَأَبْرَأُوا مِنْهُ بَرَاءً لِلَّهِ مِنْهُ.

مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ بِإِسْنَادِهِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ يَعْقُوبَ مِثْلَهُ.

[ترجمه روایت: یونس بن عمار گوید:

برای امام صادق علیه السلام توضیح دادم که شخصی از دوستان - که قائل به امامت است - در دستگاه حکومتی نیز کار می‌کند.

فرمود: آیا به شما کمک می‌کند و کارهای شما را انجام می‌دهد؟

گفتم: برخی کمک می‌کنند و برخی نیز کمک نمی‌کنند.

فرمود: از هر کدام که به شما کمک نمی‌کنند بیزاری بجوید؛ خداوند نیز از او بیزاری جسته است.]

روایت در صورتی دلالت بر جواز قبول منصب دارد که از عبارت "مَنْ لَمْ يَفْعَلْ ذَلِكَ مِنْهُمْ فَأَبْرَأُوا مِنْهُ بَرَاءً لِلَّهِ مِنْهُ" مفهوم برداشت کنیم یعنی بگوییم من لم يفعل ذلك منهم فلا تبرءوا منه ما برئ الله منه، و بنابراین قبول منصب در صورت رفق با مومنین و قضای حوائج آنان جائز است (ظاهر روایت هم از این جهت که شخص مضطر باشد یا خیر، مطلق است، چراکه امام علیه السلام استفسالی بیان نکرده‌اند). اگرچه برداشت این مطلب از روایت بعید نیست ولی از جهت سندی روایت قابل اعتماد نیست.

بررسی از جهت سندی:

۱. عده کافی صحیح و معتبر است.

۲. سهل بن زیاد مورد اختلاف است (برخی می گویند الامر فی سهل سهل! وعده ای هم وثاقت ایشان را نمی پذیرند).

۳. نسخ کافی در سند متفاوت است برخی احمد بن محمد بارقی ذکر کرده اند و برخی دیگر احمد بن محمد برقی که در صورت اول مجهول است، لذا از این جهت سند قابل اتکا نیست.

۴. نسخ در مورد علی بن ابی راشد نیز مختلف است و برخی به صورت ابی علی بن راشد ضبط کرده اند که در صورت اول مجهول است و اعتبار سند از این جهت نیز مخدوش است.

۵. ابراهیم بن سندی مجهول است و توثیقی برای ایشان پیدا نشد.

۶. یونس بن عمار که به صورت یونس بن حماد در برخی نسخ آمده نیز در هر دو صورت مجهول است.

بنابراین، با تردید و مجاهیلی که در سند وجود دارد روایت از جهت سند قابل اعتماد نیست.

☆ در صورت اختلاف نسخ بین نسخه صاحب وسایل از کافی، تهذیب و... و خود این کتب که مطبوع شده اند، ترجیحی برای هیچ کدام نداریم.

روایت سیزدهم وسایل الشیعه

و بِإِسْنَادِهِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ بْنِ مَخْبُوبٍ عَنْ إِبْرَاهِيمَ النَّهَائِنْدِيِّ عَنِ السَّيَّارِيِّ عَنِ ابْنِ جُمْهُورٍ وَغَيْرِهِ مِنْ أَصْحَابِنَا قَالَ:

كَانَ النَّجَاشِيُّ وَهُوَ رَجُلٌ مِنَ الدَّهَاقِينَ عَامِلًا عَلَى الْأَهْوَازِ وَفَارِسَ - فَقَالَ بَعْضُ أَهْلِ عَمَلِهِ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ - إِنَّ فِي دِيْوَانِ النَّجَاشِيِّ عَلَيَّ خَرَجًا وَهُوَ مِمَّنْ يَدِينُ بِطَاعَتِكَ فَإِنْ رَأَيْتَ أَنْ تَكْتُبَ لَهُ كِتَابًا قَالَ فَكْتُبْ إِلَيْهِ كِتَابًا:

"بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ سُرَّ أَحَاكَ يَسْرُّكَ اللَّهُ"

فَلَمَّا وَرَدَ عَلَيْهِ وَهُوَ فِي مَجْلِسِهِ فَلَمَّا خَلَا نَاوَلَهُ الْكِتَابَ وَ قَالَ لَهُ هَذَا كِتَابُ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَقَبَّلَهُ وَ وَضَعَهُ عَلَى عَيْنَيْهِ ثُمَّ قَالَ مَا حَاجْتُكَ فَقَالَ عَلَيَّ خَرَجٌ فِي دِيْوَانِكَ قَالَ لَهُ كَمْ هُوَ قُلْتُ هُوَ عَشْرَةُ آلَافٍ دِرْهَمٍ قَالَ فَدَعَا كَاتِبَهُ فَأَمَرَهُ بِأَدَائِهَا عَنْهُ ثُمَّ أَخْرَجَ مِثْلَهُ فَأَمَرَهُ أَنْ يُثْبِتَهَا لَهُ لِقَابِلٍ ثُمَّ قَالَ هَلْ سَرَرْتُكَ قَالَ نَعَمْ قَالَ فَأَمَرَ لَهُ بِعَشْرَةِ آلَافٍ دِرْهَمٍ أُخْرَى فَقَالَ لَهُ هَلْ سَرَرْتُكَ قَالَ نَعَمْ جَعَلْتُ فِدَاكَ فَأَمَرَ لَهُ بِمَرْكَبٍ ثُمَّ أَمَرَ لَهُ بِجَارِيَةٍ وَ غُلَامٍ وَ تَحْتَ ثِيَابٍ فِي كُلِّ

ذَلِكَ يَقُولُ هَلْ سَرَرْتُكَ فَكَلَّمَا قَالَ نَعَمْ زَادَهُ حَتَّى فَرَّغَ قَالَ لَهُ اَحْمِلْ فَرَشَ هَذَا الْبَيْتِ الَّذِي كُنْتُ جَالِساً فِيهِ حِينَ دَفَعْتُ إِلَيَّ كِتَابَ مَوْلَايَ فِيهِ وَارْفَعْ إِلَيَّ جَمِيعَ خَوَائِجِكَ قَالَ فَفَعَلَ وَخَرَجَ الرَّجُلُ فَصَارَ إِلَى أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع بَعْدَ ذَلِكَ فَحَدَّثَهُ بِالْحَدِيثِ عَلَى وَجْهِهِ "فَجَعَلَ يَسْتَبْشِرُ بِمَا فَعَلَ" فَقَالَ لَهُ الرَّجُلُ يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ - كَأَنَّهُ قَدْ سَرَّكَ مَا فَعَلَ بِي قَالَ:

"إِي وَ اللَّهِ لَقَدْ سَرَّ اللَّهُ وَ رَسُولُهُ".

[ترجمه روایت: محمد بن جمهور گفت: نجاشی یکی از ثروتمندان بود و فرمانداری اهواز و فارس را به عهده داشت. مردی از آن ناحیه خدمت حضرت صادق علیه السلام رسید. عرض کرد: من مالیاتی بنجاشی بدهکارم او مردی شیعه و ارادتمند به شما است اگر صلاح بدانی نامه ای برای او بنویسی. امام صادق علیه السلام نامه ای نوشت:

بسم الله الرحمن الرحيم سرّ اخاک یسرک الله: برادرت را خشنود کن تا خدا تو را خشنود کند.

وقتی وارد آن محل شد پیش فرماندار رفت صبر کرد تا خلوت شد بعد نامه را باو داده گفت: این نامه حضرت صادق علیه السلام است. نجاشی نامه را بوسید و بر روی چشم گذاشت. گفت: چه حاجتی داری؟ گفت: مالیاتی بده کارم، پرسید: چقدر است؟ گفت: ده هزار درهم. منشی خود را خواست و به او دستور داد تا از طرف او بپردازد و آن را از دفتر بیرون آورد و دستور داد برای سال آینده هم برابر همین مبلغ را برای او بنویسد، سپس به او گفت: خوشحال شدی؟ گفت: آری، فدایت شوم. فرماندار دستور داد چند اسب سواری و غلام و کنیزی به او دادند و یک صندوق لباس؛ هر کدام را که می داد می گفت: شادمانت کردم؟ در جواب می گفت: بله فدایت شوم هر چه او جواب می داد آری، باز بیشتر می افزود تا تمام شد. گفت: فرش های همین اتاق را که نشسته بودیم و در روی آن نامه حضرت صادق را به من دادی بردار ببر مال تو باشد. بعد از این اگر احتیاجی داشتی به من خبر بده. قبول کرد و رفت. بعد از مدتی خدمت حضرت صادق رسید و جریان را به طور مفصل شرح داد. امام علیه السلام از کار او پیوسته شاد می شد. آن مرد عرض کرد: یا ابن رسول الله مثل اینکه کار او شما را خرسند کرد. فرمود: آری به خدا قسم خدا و پیامبر را نیز خرسند نمود.

از جهت دلالتی نمی توان به عنوان یک قاعده کلی از روایت استفاده جواز قبول منصب از حکام جور را کرد چراکه روایت ناظر به تایید اخذ منصب و وجه قبول آن نیست بلکه صرفاً در مقام تشویق صاحب پست (که به هر تبری این مسئولیت را به عهده گرفته است) به خدمت به برادران ایمانی است.

بررسی سندی:

۱. ابراهیم نهانوندی تضعیف دارد.

۲. سیاری مجهول است.

۳. نجاشی در مورد ابن جمهور گفته است ضعیف فی الحدیث، که احتمال دارد مقصود تضعیف خود شخص باشد یا تضعیف احادیثی که نقل کرده است. ولی در هر حال توثیقی ندارد مگر اینکه کسی قائل به توثیق رجال تفسیر علی بن ابراهیم باشد.

نتیجه:

تا کنون روایت صحیح السند والدلالة ای برای اثبات جواز قبول منصب حکام جور به نحو مطلق پیدا نشد.

